

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز شهرداری مشهد مدیرمسئول ۲۶ آذر ۱۴۰۴ ۲۶ جمادی الثانی ۱۴۲۵ شماره ۴۴۵۴ سردبیر سید میثم موسوی مهر سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهرآرآنپوز را بسا اسکن این کد دنبال کنید

میتاق نامه اخلاق حرفه ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۷:۴۵ غروب آفتاب ۱۶:۱۸:۲۹ اذان مغرب ۱۶:۳۸:۵۸ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۲۲ اذان صبح فردا ۰۵:۰۶:۱۶ طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۷:۰۰



۲۶ آذر

تقویم تاریخ

امروز روز حمل و نقل و رانندگان است. در آذر ۱۳۶۲ او بحیوچه جنگ تحمیلی، تعدد کشتی های منتظر تخلیه در بندرهای ایران مشکلات زیادی را برای ترابری به بار آورده بود تا اینکه با صدور فرمانی از سوی امام خمینی (ره) کامیون ها و تریلی های زیادی از سراسر کشور برای تخلیه بارها اعلام آمادگی کردند و مشکل تجمع کالاهای وارداتی ونوبت های طولانی تخلیه کشتی هادر بندرهای ایران حل شد. چهارده سال بعد به پیشنهاد وزارت راه و ترابری ۲۶ آذر به عنوان روز حمل و نقل نام گذاری شد.

۲۶ آذر ۱۳۹۱، هم زمان با ایام محرم و صفر، سنت پخت شله مشهدی در فهرست آثار ملی به ثبت رسید. شله یکی از محبوب ترین غذاهای مشهدی است که در کل ایران شناخته شده و طرف داران بسیاری دارد. این آش مخصوص که عموما در ایام سوگواری طبخ می شود و شاکله آن گوشت و حبوبات است، در پذیرایی ها با قیمه، نوشابه سیاه و نان و پنیر و سبزی همراه است و سرریز شله برای مشهدی ها در مراسم شله خوران نقشی کلیدی دارد.

شمسه

«خیال کن که غزالم»

محمد صابر شیخ رضایی

جهان دل است و تو جانی، نه بلکه جان جهانی کم سکندر و دارا، کزین فسانه بیفتد خیال کن که غزالم، بیا و ضامن من شو بیا که آتش صیاد، از زبانه بیفتد الا غریب خراسان، رضا مشو که بعیرد اگر که مرغک زاری از آشیانه بیفتد

«خیال کن غزالم» شعری از محسن رضوانی است که آریا عظیمی نژاد بر روی آن آهنگسازی کرده و با صدای محمد اصفهانی منتشر شده است. برای شنیدن این قطعه امام رضایی کد را اسکن کنید.

اول شخص

فرجام تلخ یک آزادی خواه

یادی از سیمون بولیوار، قهرمان استکبارستیز در کشورهای آمریکای لاتین هم زمان با سالروز درگذشتش

مریم شیعه اروی زین اسب نشسته است و رد نگاهش روی صف سربازهایی می ماند که در سرمای استخوان سوز، نفسشان را دود می کنند و پاهایشان در گل و برف فرو می رود. او فرمانده نیرویی است که از جلگه های سوزان کارائیب کنده شده و حالا در یکی از سخت ترین گذرگاه های قاره قرار دارد. گذر از آند در سال ۱۸۱۹ فقط یک مانور نظامی نیست، شکستن بدنه امپراتوری اسپانیاست. او می داند اگر از این کوه ها عبور کند و به دشت های نیوگرانادا برسد، می تواند ضربه ای بزند که دیگر قابل برگشت نباشد. پشت سرش سال ها شکست و تبعید و نامه است و سربازها در اردو، او را «لیبرتادور» می نامند. رهایی بخشی لقبی است که بعد از ورود پیروزمندانه اش به کاراکاس در سال ۱۸۱۳ اروی او گذاشته اند و تا همین حالا روی او باقی مانده است. سربازها به لیبرتادور ایمان دارند. اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن سوی این کوه ها زیر سلطه مادوید است. سیستم طبقاتی کاستی ها و کرنول ها، دهقانان بومی که روی زمین هایی کار می کنند که هرگز مال خودشان نمی شود و برده هایی سیاه پوست که روی مزارع و در خانه های همان نخبان خدمت می کنند. اوضاع و احوال آن سوی کوه ها را عذاب آور و غیرانسانی ساخته است. سیمون خودش از دل طبقه ثروتمند کرنول آمده است، طبقه ای که وارث ثروت و صاحب برده است. وقتی در اروپا فلسفه روشنگری می خواند و در رم، کنار مونته ساکرو سوگند می خورد که، «آمریکای اسپانیایی را آزاد کند، دیگر هیچ نشانی از آن اشراف زاده ندارد. از آن گذرگاه صعب العبور تا وارد کردن ضربه نهایی به ارتش اسپانیا در ونزولا، دو سال زمان می برد. او و سربازانش دو سال تمام دست از جنگ نمی کشند تا سرانجام لحظه قطعی استقلال ونزولا را جشن بگیرند. از اینجا به بعد، او دیگر فقط رهبر یک شورش نیست، معمار یک طرح بزرگ تر است که جمهوری «گران کلمبیا» را شکل می دهد و ونزولا، نیوگرانادا، کیتو و پاناما را زیر یک پرچم جمع می کند و چهره ای تازه از این قاره می سازد.

سرانجام تلخ یک انقلاب

چند سال بعد، سیمون رئیس جمهور «گران کلمبیا می شود و در تالارهای سنگی، میان نقشه ها و پرچم ها، تلاش می کند ساختاری متمركز برای جمهوری جدید بسازد تا راه بازگشت قدرت های خارجی را سد کند. با این حال نخبان محلی و فرماندهان سیاسی که قدرت مطلق پیشین خود را از دست داده اند، کم کم شکاف های سیاسی ایجاد می کنند. در کوچه ها و مزارع، اوضاع اقتصادی بعد از

پرتره سیمون بولیوار که حدود سال ۱۸۲۵ میلادی توسط خوزه خیل د کاسترو کشیده شده است

حرم نامه

لحظه شیرین وصال

این از سعادت ما مشهدی هاست که گوشه گوشه زندگی مان با امام رضا(ع) گره خورده است و آداب و رسوممان با حرم معنا پیدا می کند. این اتفاق خصوصا در نقاط عطف زندگی بیشتر هم می شود. عقد بالا سر حضرت یکی از همان شیرین ترین خاطرات زندگی ما مشهدی هاست، سنتی که دیگر خلاصه در مشهدی ها هم نمی شود و از سرتاسر کشور، زوج های جوان، مشهد و حرم امام رئوف(ع) را برای شروع زندگی شان انتخاب می کنند. رفیقی یزدی داشتم که چند سال پیش در همان مراسم پله برون و تعیین زمان عقد، با همسرش قرار گذاشته بودند که عقدشان را بیایند مشهد و بالاسر حضرت. امسال روز میلاد حضرت زهرا(س) هر جای صحن های حرم را چشم می انداختی، دختری در چادر سفید و گل به دست می دیدی در کنار پسری کت و شلوار پوشیده و خنده بر لب. این تعداد عروس و دامادان قدر زیاد بود که به چشم زائر و مجاور هم می آمد. حالا در خبرها خواندم که فقط روز میلاد حضرت

زهرا(س) ۱۰۵ زوج جوان در حرم خطبه عقدشان را خوانده اند و زندگی مشترکشان را شروع کرده اند. خادمی که رواق شیخ طوسی محل خدمتش بود، می گفت آن قدر تعداد خانواده های عروس و داماد زیاد بود که در صف بودند تا عروس و دامادشان را بنشانند پای سفره عقد تا به نام

حضرت عشق و امام رئوف(ع) به شیرینی، زندگی مشترکشان را شروع کنند. با این شلوغی و صف عقد در حرم، حالا باید علاوه بر صف های حرم مثل صف زیارت و رسیدن به ضریح مطهر، صف جایخانه و رسیدن به جای بهشتی حرم، صف ازدواج و عقد بالاسر حضرت را هم اضافه کنیم!

* حرم نامه، روایت حال و هوای زائران حرم علی بن موسی الرضا(ع) است از دریاچه نگاه خادمان بازگاه ملکوتی امام رئوف(ع).

روایت رضوی

تو ستون شهر مایی

کفش های بچه ای چهار پا پنج ساله است. به فاطمه گفتیم: توی عکس انگار پیدا نیست که این کفش ها چقدر کوچک اند، گفت: اگر کنارش کفش مادر یا پدرش بود، معلوم می شد. بعد گفتیم: یا شاید اگر این نشان بچگانه مثل یک پایبون صورتی داشت. فاطمه راست می گفت کوچکی خیلی چیزها را باید در مقیاس با چیزهای بزرگ تر فهمید و از دور تر تماشایشان کرد یا حتی از روی نشانه ها به جنس و مرغوبیشان پی برد. با دور شدن است که چیزها دیگر به چشم آدم نمی آید. بعد اگر هنوز جایی در دلت حضور داشت و اصلی بود، تازه می فهمی که آن چیز، آن کس، آن حس، چقدر بزرگ بوده برایت. بعد می فهمی که قواره آدم ها فقط در گورستان ها

یکی است و اندازه واقعی شان از زمین تا آسمان با هم فرق می کند. من هم هر بار کفش هایم را می کنم و پا می گذارم روی گل های قالی این خانه و محو تماشا می شوم، خیلی کوچک و هیچ می بینم خودم را و انگار که نیستم در میان آن انبوه مشتاق عاشق، اما، او که بزرگ ترین آدم آن ساحت قدسی است، وقتی سلام مرا علیک می گوید، از اینکه هم دیده و هم شنیده مرا قند آب می شود توی دلم. آدم ها هر قدر بزرگ تر باشند به همان اندازه مهربان اند و ایستاده اند برای آدم های دیگر، مثل ستونی که نمی گذارد هیچ سقفی خراب شود. آدم ها هر قدر بزرگ تر باشند، حواسشان به کوچک ترها بیشتر است و آن آدم اگر امام رضا(ع) باشد حواسش به همه بزرگ ها و کوچک ها هست. خیره ام به آسمان حرمش، از همان بالای عرش تا همین پایین فرش، او ستون شهر ماست.

عکس: زهرا زنگنه/شهرآر